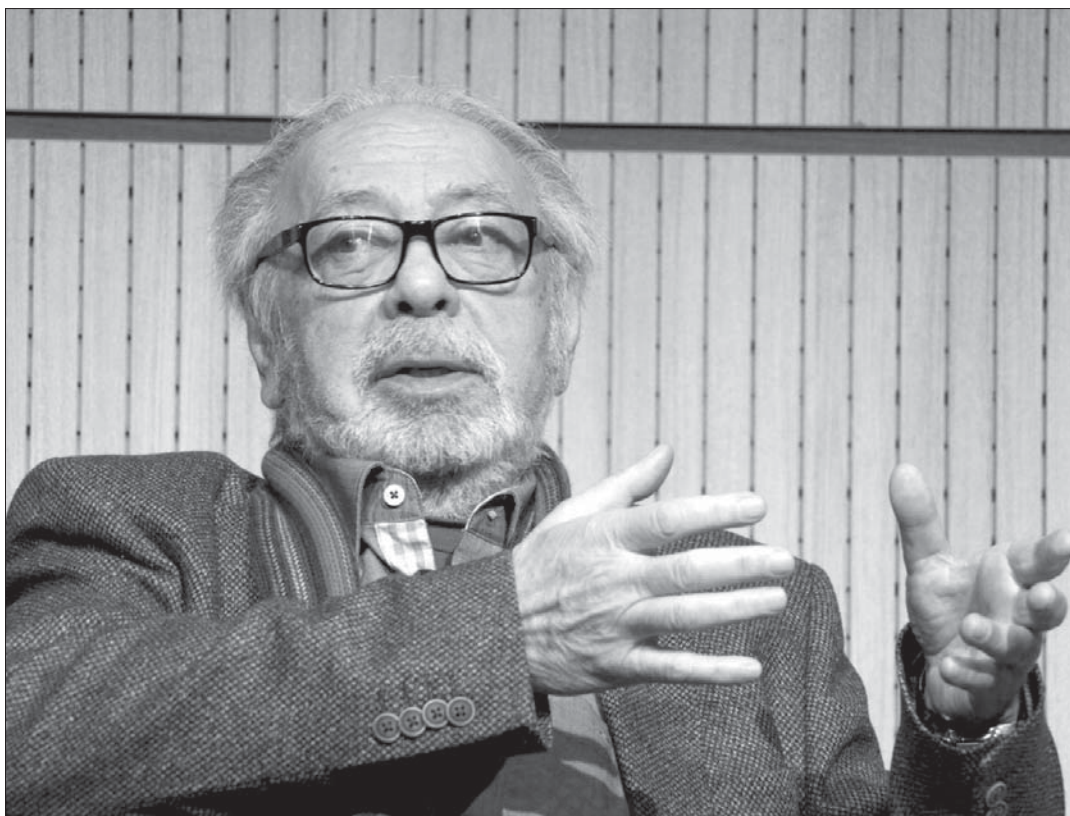


میانِ درختِ صنوبر و بوتهٔ خار مناظره درگرفت. صنوبر بسیار به خود بالید و گفت: «بنگر که من چه زیبا هستم و از درختان دیگر بلندتر و راست بالاتر و در بلندی سرم تا به ابر می‌رسد. تیرِ سقفِ خانه و دکلِ کشتی از چوب من است. در میان درختان از همه سرافرازترم.» بوتهٔ خار در پاسخش گفت: «اگر کوبش تبر و ضربهٔ تیشه را که بی‌وقفه بر پیکرت فرود آید به یاد می‌آوردی، آرزو می‌کردی که تو هم مانند من یک بوتهٔ خار بودی.»

مهران شهرت بیشتری از کهتران دارند، ولی در معرضِ خطرِ بزرگتری نیز هستند (افسانه‌های یونانی لاتینی، ص ۲۷۴ — ۲۷۵ و با کمی تفاوت در ص ۴۱۹).
اینک برگردانِ آزادِ آن به نظم:

در گلستان یکی صنوبر بود	در برّش بوته خارِ بی‌بر بود
گفت با خار سرو بُنِ روزی:	«هیچ دیدی چو من دل‌افروزی؟!»
سرِ من بین که ابر می‌ساید	مرغ در شاخه‌ام می‌آساید
نه همین بر من آشیانه کنند	چوبِ من تیرِ سقفِ خانه کنند
چونکه سیمرغ آشیان افراخت	تیرکُش را ز شاخهٔ من ساخت



• دکتر جلال خالقی مطلق (عکس از: مریم اسلوبی)

بادبان باز چون کُند کشتی اوّل از من طلب کُند پُشتی
 تو چه ای؟ زشت و ناتوان و نزار گو تورادر کنار من به چه کار؟!
 خار گفتا: «چو آیدت تیشه بر کمرگاه یا که بر ریشه،
 افتی از پای، پست و خوارشوی می‌کنی آرزو که خار شوی
 بادِ نخوت بُرون شود زِ سرت چون زند تیشه بوسه بر کمرت

جشن نامه تسیرین بیانی

با نوشته‌هایی از:

- مهرداد صادقیان ندوشن • طوبی فاضلی پور • جواد عباسی • حسین مسرت
- علی اکبر جعفری ندوشن • ژاله آموزگار • منصوره اتحادیه
- ابوالقاسم فروزانی • علی دهباشی